

سبقت‌گالی

اُستادانه

همانند یک اُستاد یاد بگیرید!

معنی اشعار کتاب فارسی عمومی نوشته عباس فتوحی

فهرست مطالب

۵.....	فصل اول: معنی اشعار قصیده.....
۵.....	منوچهری دامغانی: بهاریه.....
۱۰.....	ناصر خسرو قبادیانی: پند حکیمان.....
۱۳.....	سنایی غزنوی: اعتلار و اعتذار.....
۱۹.....	انوری: نامه اهل خراسان.....
۲۵.....	خاقانی: ایوان مداین.....
۳۰.....	محمد تقی بهار: دماوندیه.....
۳۶.....	مهدی اخوان ثالث: کهن بوم و بر.....
۴۲.....	فصل دوم: غزل.....
۴۲.....	شهید بلخی: نخستین شعر پارسی.....
۴۳.....	رودکی: هرچه بادا باد.....
۴۵.....	دقیقی: زلفکان تو.....
۴۶.....	سنایی: عاشق مشوید.....
۴۷.....	حسن غزنوی: تو بی ما چگونه ای.....
۴۸.....	انوری: بس زود برفتی.....
۴۹.....	عطار نیشابوری: امشب نیم مست.....
۵۱.....	مولوی بلخی: صورتگر نقاشم.....
۵۲.....	مولوی بلخی: من غلام قمرم.....

- ۵۴..... مولوی بلخی : شکر خندیدن.....
- ۵۶..... مولوی بلخی : غلام آفتاب.....
- ۵۸..... فخرالدین عراقی: نخستین باده.....
- ۶۰..... سعدی شیرازی : شب عاشقان بیدل.....
- ۶۲..... سعدی شیرازی: یاران به عیش بنشینند.....
- ۶۴..... سعدی شیرازی: صاحب روی نکو.....
- ۶۵..... حافظ شیرازی: انکار شراب.....
- ۶۷..... حافظ شیرازی: کی شعر تر انگیزد.....
- ۶۹..... حافظ شیرازی : شهره شهرم.....
- ۷۱..... محتشم کاشانی : غزل واسوخت.....
- ۷۲..... وحشب بافقی : ز هر کس که بریدیم بریدیم.....
- ۷۳..... کلیم کاشانی : قربان آن بنا گوش.....
- ۷۴..... صائب تبریزی : کتاب ادمی.....
- ۷۶..... بیدل دهلوی: شوخی رنگ پریده.....
- ۷۹..... فروغی بسطامی : غلام رخ زیبای تو.....
- ۸۰..... فرخی یزدی : مقام ازادی.....
- ۸۱..... شهریار : ماهم آمد.....
- ۸۲..... ابتهاج : آغاز و انجام جهان.....
- ۸۵..... عماد خراسانی: چو شب های دگر.....
- ۸۸..... سیمین بهبهانی : دوباره می سازمت ای وطن.....
- ۹۰..... شفیع کدکنی : نفسم گرفت.....
- ۹۱..... محمد علی بهمنی : زمانه بی های و هوی.....
- ۹۳..... حسین منزوی: زن صاعقه وار.....
- ۹۴..... سلمان هراتی: معنی دریا شدن.....
- ۹۵..... قیصر امین پور: بغض های کال.....
- ۹۷..... قیصر امین پور: آرزوهای شعاری.....
- ۹۹..... ابیات یکه: از سبک هندی.....
- ۱۰۱..... فصل سوم: مثنوی.....
- ۱۰۱..... شاهنامه : گیسو افکندن رودابه از بام کاخ.....
- ۱۰۸..... شاهنامه : خان چهارم: تنبور نوازی رستم.....
- ۱۱۲..... شاهنامه : سخنی که ویران و آباد کرد.....
- ۱۲۱..... لیلی و مجنون نظامی : وفات مجنون.....
- ۱۲۶..... اسرار نامه : نماز نخواندن بر جنازه فردوسی.....



۱۲۹	مصیبت نامه عطار : دیوانه وارسته
۱۳۲	مثنوی معنوی : به عبادت رفتن کر
۱۳۶	مثنوی معنوی : خرفروشی صوفیان
۱۴۲	بوستان سعدی: شمع و پروانه
۱۴۵	بوستان سعدی : حکایت ابراهیم(ع)
۱۴۷	لیلی و مجنون جامی : کاسه شکنی لیلی
۱۵۲	سلامان و ایسال جامی: مشق نام لیلی
۱۵۴	وحشی بافقی : زیبایی لیلی
۱۵۶	رضی آرتیمانی : ساقی نامه
۱۵۸	خانلری : عقاب
۱۷۰	قیصر امین پور : نی نامه
۱۷۳	فصل چهارم:قطعه
۱۷۳	رودکی : وسوسه عاشقی
۱۷۴	ابولفرج سگزی : عنقای مغرب
۱۷۵	انوری: چنار و کدوبن
۱۷۶	ابن یمن : سفر از عدم تا عالم قدس
۱۷۷	آگهی یزدی : ده امر ناپسند
۱۷۸	قانی شیرازی : گفت و گوی دو الکن
۱۸۰	ایرج میرزا: جنگ معشوقه و مادر
۱۸۲	ایرج میرزا: حق استاد
۱۸۳	ایرج میرزا:چرا نشدی شیر
۱۸۴	پروین اعتصامی : سر و سنگ
۱۸۶	محمد تقی بهار : دخترک اعجمی
۱۸۸	نیما یوشیج : میرداماد
۱۸۹	فصل پنجم:رباعیات
۱۸۹	گزیده رباعیات
۱۹۹	فصل ششم: فهلویات و شروه
۱۹۹	گزیده دو بیتی
۲۰۴	فصل هفتم:شعر آزاد
۲۰۴	نیما یوشیج:مہتاب
۲۰۶	نیما یوشیج : چشم در راهم
۲۰۷	نیما یوشیج : داروگ
۲۰۸	فریدون مشیری : کوچه



- ۲۱۲..... احمد شاملو : کیفر.....
- ۲۱۴..... مهدی اخوان ثالث : زمستان.....
- ۲۱۸..... مهدی اخوان ثالث : قاصدک.....
- ۲۲۰..... مهدی اخوان ثالث : کتیبه.....
- ۲۲۴..... مهدی اخوان ثالث : غزل(۳).....
- ۲۲۶..... سهراب سپهری : واحه ای در لحظه.....
- ۲۲۸..... سهراب سپهری : سوره تماشا.....
- ۲۳۰..... فروغ فرخ زاد : هدیه.....
- ۲۳۱..... فروغ فرخزاد : پرواز را به خاطر بسپار.....
- ۲۳۲..... فروغ فرخزاد : سلامی به آفتاب.....
- ۲۳۳..... شفیعی کدکنی : هزاره دوم آهوی کوهی.....
- ۲۳۸..... شفیعی کدکنی : غزل برای گل آفتاب گردان.....
- ۲۳۹..... شفیعی کدکنی : سفر به خیر.....
- ۲۴۰..... گلرخسار : شاهنامه وطن است.....
- ۲۴۲..... فصل هشتم: شعر منثور(سپید).....
- ۲۴۲..... احمد شاملو:غزلی در نتوانستن.....
- ۲۴۳..... احمد شاملو:شبانه.....
- ۲۴۵..... موسوی گرمارودی : نخل ولایت.....
- ۲۴۹..... قیصر امین پور : اشتقاق.....
- ۲۵۰..... معنی ابیات موجود در متن.....



فصل اول: معنی اشعار قصیده

منوچهری دامغانی: بهاریه

صفحه ۴۴

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار خیز ای بت فرخار بیار آن گل بی خار

هنگام و فصل بهار است ای زیباروی آراسته برخیز و ان می سرخ رنگ در درد و ته نشین را بیاور

آن گل که مر او را بتوان خورد به خوشی وز خوردن ان روی شود چون گل بر بار

آن می و باده ای را که بتوان ان را به خوشی خورد و از خوردنش چهره چون گل ناچیده سرخ رنگ می شود
بیاور

آن گل که مر اورا بود اشجار ده انگشت و آمد دنش باشد از اشجار به اشجار

آن می که درختن آن ده انگشت و آمد و رفتش بر روی انگشتان باشد بیاور

آن گل که به گردش در نخلند فراوان نخلش ملکانش به گرد اندر احزار

ان گلی که زنبور های عسل فراوانی به دورش می گردند زنبورهای ملکه و ازاده هستند

همواره به گرد گل طیار بود نخل وین گل به سوی نخل بود دایم طیار

زنبور عسل دائمبه دور گل می گردد و گل هم دائم به دور زنبور عسل می گردد

در سایه گل باید خوردن می چون گل تا بلبل قوالت برخواند اشعار

می گلگون را باید در سایه گل خورد تا بلبل برای تو نغمه خوانی کند



تا ابر کند می رابا باران ممزوج تا باد به می درفکند مشک به خروار

ابر باران را با می درامیز و باد ان را عطراگین کند.

آن قطره باران بین از ابر چکیده گشته سر هر برگ از آن قطره گهر بار

آن قطره باران تراویده از ابر را ببین که گوهر ریز شده است

آویخته چون ریشه دستارچه سبز سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار

یا هر برگی چون دستمال سبز کوچکی شده که از سر هرتار حاشیه آن قطره ای چون گره نقره گون اویزان است

یا همچو زبرجدگون یک رشنه سوزن اندر سر هر سوزن یک لولو شهوار

یا همچون ردیف سوزن سبز رنگی است که در سر هریک مروارید درخشانی است

آن قطره باران که فرو بارد شبگیر بر طرف چمن بر دو رخ سرخ گل نار

آن قطره باران که هنگام سحر در گوشه و کنار چمن بر روی گل نارمی بارد

گویی به مثل بیضه کافور ریاحی بر پیرم حمرا بپراکندست عطار

مانند گلوله های کافور خوش بویی است که عطار بر روی پارچه ی سرخ نازکی پراکنده است

وان قطره باران که فرود آید از شاخ بر تازه بنفشه نه به تعجیلبه ادرار

آن قطره بارانی که با ریزش آرام و پراکنده و نه با شتاب فرو میریزد از روی شاخه بر روی بنفشه ی تازه رسته



گویی که مشاطه زیر فرق عروسان
ماورد همی ریزد باریک به مقدار
گویی آرایشگر بر سر عروسان گلاب می پاشد

وان قطره باران سحرگاهی بنگر
بر طرف گل ناشکفیده برسیار
آن قطره ی سحر گاهی که بر روی گل می غلتد را نگاه کن

همچون سر پستان عروسان پری روی
واندار سر پستان بر شیر آمده هموار
که مانند شیری است که بر پستان عروسان زیبا رو افتاده و جمع شده است

وان قطره باران که چکد از بر لاله
گردد طرف لاله از آن باران بنگار
آن قطره بارانی که بر روی لاله می چکد و برگ لاله از آن نقش میگیرد

پنداری تبخاله خردک بدمیدهست
برگرد عقیق دو لب دلبر عیار
گویی تبخال های ریزی هستند که از بر اطرافلبان سرخ دلبر شوخ قرار گرفته اند

وان قطره باران که برافتد به گل سرخ
چون اشک عروسیست برافتاده به رخسار
و آن قطره ی بارانی مه بر روی گل سرخ افتاد همانند اشک عروسی که بر صورتش می ریزد

وان قطره باران که برافتاد به سر خوید
چون قطره سیمابست افتاده به زنگار
آن قطره بارانی که بر سر سبزه میچکد مانند قطره ی جیوه ای است که بر زمینه ی سبز رنگ افتاده باشد

وان قطره باران که برافتد به گل زرد
گویی که چکیدست مل زرد به دینار
آن قطره بارانی که بر گل زرد می چکد همچون شراب زردی است که بر سکه ی طلاذافتاده باشد



وان قطره باران که چکد بر گل خیری چون قطره می بر لب معشوقه میخوار

و آن قطره باران که بر گل شب بو افتاده است همچون قطره می است که بر لب معشوقه ی می خوار افتاده باشد

وان قطره باران که برافتد به سمنبرگ چون نقطه سفیداب بود از بر طومار

و آن قطره بارانی که به روی سمنبرگ می افتد همانند نقطه ای سفید بر روی نامه

وان قطره باران ز بر لاله احمر همچون شرر مرده فراز علم نار

آن قطره ی باران بر روی لاله ی سرخ همچون پاره ی آتش خاموش شده ای است بروی بیرق آتشین

وان قطره باران ز بر سوسن کوهی گویی که ثریاست برین گنبد دوار

آن قطره ی باران بر روی برگ کبود سوسن کوهی مانند ستاره ی پروین در آسمان

بر برگ گل نسرين آن قطره ديگر چون قطره خوی بر ز نخ لعبت فرخار

قطره ی دیگری از باران بر روی برگ گل نسترن مانند قطره ی عرق است بر روی چانه محبوب زیبا روی

آن دایره ها بنگر اند شمر اب هرگه که در آن چکد قطره انطار

وقتی قطره باران در آب می افتد به دایره هایی که پدید می آید نگاه کن

چون مرکز پرگار شود قطره باران وان دایره آب بسان خط پرگار

ان قطره همچون مرکز پرگار می شود و آن دایره مانند خطی است که پرگار رسم می کند میشود



مرکز نشود دایره وان قطره باران صد دایره در دایره گردد به یکی بار

مرکز خود نمی تواند دایره بشود قطره باران یکباره دایره های تو در توی زیادی میشود

ان دایره پرگار از آنجای نجنبد وین دایره از جنبش صعب آرد رفتار

آن دایره ای که با پرگار کشیده شده از جای خود حرکت نمی کند و این دایره بر سطح آب است از تکان شدید حرکت میکند

هرگه که از آن دایره انگیزد باران از باد درو چین و شکن خیزد و زنار

هرگاه باران دایره متحرک ایجاد کند به وسیله ی باد در آن چین و شکن و موج پدید می آید

گویی علمی از سقلاطون سپیدست از باد جهنده متحرک شده نهمار

گویی سطح آب علمی از پارچه ی ابریشم سفید است که از وزش باد به اهتزاز در آمده است

وانگه که فرو بارد باران به قوت گیرد شمر آب دگر صورت و آثار

و ان زمان که باران شدت می گیرد برکه برکه ی اب نیز حالات دیگری پیدا می کند

گردد شمر ایدون چو یکی دام کبوتر دیدار ز یک حلقه بسی سیمین منقار

در این حال سطح برکه مانند دام کبوتری میشود و از برخورد قطره های باران با سطح اب پنداری در حلقه ی هر موجی منقار های سپید زیادی نمایان است

چون آهن سوده که بود بر طبقی بر در زیر طبق مانده ز مغناطیس احجار

مانند براده ی آهنی که بر روی طبقی است و زیر طبق سنگ های مغناطیس باشد



این جوی معنبر بر و این آب مصندل پیش در آن بار خدای همه احرار

این جوی خوشبو و اب خوشبو شده با صندل در نزد پیشگاه خداوند ازادگان

گویی که همه جوی گلاب ست و رحیق ست جویست به دیدار و خلیجست به کردار

گویا که جوی گلاب و شراب است در ظاهر جوی است ولی در عمل مانند خلیج است

ناصر خسرو قبادیانی: پند حکیمان

صفحه ۴۷

ای خواننده کتاب زند و پازند زین خواندن زند تا کی و چند

ای کسی که کتاب زند و پازند را میخوانی تا کی میخوانی این کتاب ها را بخوانی

دل پر ز فضول زند بر لب زردشت چنین نبشت در زند؟

در حالی که دلت پر از سخنان یاهو و بیهوده است. آیا زرتشت در کتاب زند اینگونه نوشته بود؟

از فعل منافقی و بی باک وز قول حکیمی و خردمند

در عمل بی باک باش و سخنان حکیمانه بگو

از فعل به فضل شو بیفزای وز قول رو اندکی فرو رند

به سمت فضیلت برو و آن را زیاد و زیاد تر کنانک سخن بگو

پندم چه دهی؟ نخست خود را محکم کمری ز پند ببرند

